مبدأ ظهور تشیع در گذر تاریخ/ «شیعه» در لغت و اصطلاح

پدید آورنده : نامشخص ، صفحه 7

شیعه در لغت، به گروهی که پیرو شخصی هستند گفته می شود و همچنین به مجموعه ای که پیرو یک هدف و عقیده اند.

در قرآن مجید نیز به همین معنا آمده است؛ مانند: «وَ اِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لابْراهِیم» و همچنین آیه شریفه «... فَوَجَدَ فِیهَا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِیْعَتِهِ وَ هَذا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغاثَهُ الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ...»

«و الشیعة: القوم الذین یجتمعون علی الأمر و کلّ قوم اجتمعوا علی امر، فهم شیعة... و الشیعة اتباع الرجل و انصاره و جمعها شِیَع و اشیاع جمع الجمع... و اصل الشیعة، الفرقة من الناس و یقع علی الواحد و الأثنین و الجمع و المذکر و المؤنث بلفظ واحد و معنی واحد و قد غلب هذا الاسم علی من یتوالی علیّا و اهل بیته - رضوان اللّه علیهم اجمعین - حتی صار لهم اسما خاصا فاذا قیل فلان من الشیعة، عرف انه منهم و فی مذهب الشیعة کذا ای عندهم، و اصل ذلک من المشایعة و هی المتابعة.»

استفاده از لفظ شیعه برای پیروان حضرت امیر مؤمنان علی (ع)

در میان روایات اهل سنت، روایات زیادی وجود دارد که دلالت دارد بر آنکه رسول خدا (ص) لفظ شیعه را برای پیروان امیر مؤمنان علی (ع) قرار داده اند.

از آن جمله اند روایاتی که سیوطی در تفسیر آیه شریفه «اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّةِ» آورده است:

«أخرج ابن عساکر عن جابر بن عبداللّه قال: کنّا عند النبی (ص) فأقبل علیّ، فقال النبی (ص): «و الذی نفسی بیده اِنّ هذا و شیعته لهم الفائزون یوم القیامة» و نزلت (اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّةِ)

و أخرج ابن عدی عن ابن عباس قال: لمّا نزلت (اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیرُ البَرِیَّةِ) قال رسول اللّه (ص) لعلیّ: هو أنت و شیعتک یوم القیامة راضین مرضییّن.

و أخرج ابن مردویه عن علیّ قال: قال لی رسول اللّه (ص): ألم تسمع قول اللّه (اِنَّ الَّذین آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّةِ) أنت و شیعتک، و موعدی و موعدکم الحوض اذا جئت الأمم للحساب تدعون غرّا محجّلین»

شیعه در میان صحابه

به جهت چنین سخنانی از رسول اکرم (ص)، عدّه ای از بزرگان صحابه توجّه ویژه ای به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) داشتند، و در همان زمان هم، نام شیعه علی بن ابی طالب را با خود همراه داشتند.

عبدالعزیز دهلوی که کتابش سرشار از نسبت های ناروا و تهمت ها به مکتب تشیّع است، آغاز تاریخ پیدایش تفکّر شیعی را در میان صحابه پیامبر اکرم (ص) جستجو کرده و چنین می نویسد:

«فائده اول: اول کسی که به شیعه ملقّب شد، جماعتی از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان هستند که مشایعت و متابعت حضرت مرتضی نمودند و وقتی که ایشان خلیفه شدند و ملازمت و صحبت ایشان اختیار کردند و با محاربین ایشان جنگ نمودند و مطیع اوامر و نواهی ایشان ماندند و اینها را شیعه مخلصین گویند.

شمس الدین ذهبی نیز در «میزان الاعتدال» در جواب اینکه چرا «ابان بن تغلب» را توثیق کرده با اینکه وی شیعی مذهب می باشد، می نویسد:

«فلو ردّ حدیثُ هولاء لذهب جملة من الآثار النبویة و هذه مفسدة بینة».

اگر بخواهیم هر کسی را که منسوب به تشیّع است حذف کنیم، باید تعداد زیادی از احادیث نبوی را کنار بگذاریم که این کار، فساد آشکاری خواهد بود.

از نوشته این عالم رجالی اهل سنّت، چنین فهمیده می شود که در میان صحابه و تابعانِ آنها، تعداد زیادی از شیعیان با همین نام وجود داشته اند و برای حفظ سنّت نبوی ناچار نباید عقیده آنها را در وثاقت آنها دخالت داد.

نوبختی از مورخان قرن چهارم در کتابش «الفرق و المقالات» می نویسد: «جمیع اصول الفرق اربع فرق: الشیعة و المعتزلة و المرجئة و الخوارج، فالشیعة هم فرقة علیّ بن ابی طالب المسمّون بشیعة علیّ فی زمان النبی (ص) و ما بعده معروفون بانقطاعهم الیه و القول بإمامته. منهم المقداد بن الأسود و سلمان الفارسی و ابوذر جندب بن جنادة الغفاری و عمار بن یاسر و من وافق مودّته مودّة علیّ (ع) و هم اوّل مَن سمّی بإسم التشیّع من هذه الأمّة لأنّ اسم التشیّع قدیما لشیعة ابراهیم و موسی و عیسی و الانبیاء صلوات اللّه علیهم اجمعین»

مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین در کتاب «فصول المهمّة» بیش از دویست تن از صحابه رسول خدا (ص) را به ترتیب حروف هجاء ذکر می کند که همگی گرایش و تفکّر شیعی داشته اند.

مرحوم سید علی خان حسینی هم در «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» حدود 70 تن از صحابه را به عنوان طبقه اول از طبقات شیعه عنوان می کند.

احمد امین در کتاب «فجر الاسلام» تعدادی از صحابه پیامبر که تفکّر شیعی داشته اند را ذکر می نماید.

ریشه تفکّر و اعتقادات شیعه

محتوای عقاید شیعه در اعتقاد به افضل بودن امیر مؤمنان (ع) و جانشینی آن حضرت و ضرورت پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) در کنار قرآن مجید، خلاصه می گردد که همگی گرفته شده از سخنان رسول اکرم (ص) است و در کتاب های اهل سنّت نیز وجود دارد.

به دیگر سخن، شیعیان معتقدند که بعد از کتاب الهی و پیامبر خاتم (ص)، باید متمسک به اهل بیت و خلفای منصوب از طرف آن حضرت بود، در حالی که اهل سنّت با توجه به احترام و علاقه ای که به اهل بیت (علیهم السلام) نشان می دهند، چنین نظری را قبول ندارند، بلکه همه صحابه رسول خدا (ص) را عادل می دانند و به گفتار و رفتار آنها پایبندند.

همان گونه که اشاره شد، شیعیان اعتقادات خود را از کلمات رسول خدا (ص) گرفته اند، آن هم کلماتی که مورد اتفاق هر دو فرقه است تا جایی که نسبت به بعضی از احادیث، ادّعای تواتر هم شده است، از آن جمله اند:

الف) حدیث ثقلین: «إنّی تارکٌ فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی و أنهما لم یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض» این حدیث شریف به طور آشکار هدایت مسلمانان را تا روز قیامت تضمین کرده است؛ به شرطی که کتاب خدا در کنار اهل بیت آن حضرت باشد. علاوه بر این، تصریح می کند که این دو، جدا شدنی نیستند. مفهوم این جمله آن است که هر کس به یکی از آن دو به تنهایی عمل کند، بر ضلالت و گمراهی خواهد بود.

ب) حدیث غدیر: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»

ج) حدیث سفینه: «اَلا إنّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من قومه؛ من رکبها نجا و مَن تخلّف عنها غرق»

د) حدیث منزلت و وصایت: «أنت منّی بمنزلة هارون من موسی»

ه) حدیث اَمان «..و أهل بیتی أمان لامّتی من الاختلاف...»

و) احادیث ائمه اثنی عشر: «لا یزال الدّین قائما حتّی تقوم الساعة أو یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلّهم من قریش».

در این حدیث شریف نیز، پیامبر (ص) تعداد جانشینان خود را دوازده تن معرفی کرده است.

پندارهای غیر واقعی در مورد شیعه

چنانکه تا اینجا معلوم شد، تاریخ پیدایش و ظهور عقاید و بنیان تفکّر شیعی، در زمان رسول اکرم (ص) و از سخنان آن حضرت راجع به امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و امامان بعد از او شکل گرفته است. نقطه اوج آن در سقیفه شکل گرفت و در جریان حکومت امام اول - سال های 35 تا 40 هجری - کاملاً ملموس و آشکار شد.

ولی عدّه ای ظاهرا به خاطر قبول نکردن این ادّعا یا نداشتن آگاهی های ابتدایی یا غرض ورزی ها، شیعه را مولود مسائل دیگری می دانند.

مهم ترین نظریه ها و پندارها عبارتند از:

- پیدایش شیعه بعد از جریان سقیفه رخ داده است؛

- تشیّع مولود جنگ صفین است؛

- افکار فردی یهودی به نام عبداللّه بن سباء، نقطه آغاز تفکّر شیعی است؛

- شیعه متأثر از افکار زرتشتی و ایرانیان آن زمان است؛

- شیعه در زمان آل بویه و صفویه ایجاد شده است.

کسانی که پیدایش شیعه را به جریان سقیفه پیوند می دهند، بر این باور نیستند که گروهی - بنا بر سخنان پیامبر اکرم (ص) - حضرت علی (ع) را افضل از دیگران می دانستند؛ آنها معتقدند در بحران به وجود آمده پیرامون انتخاب خلیفه، این فکر ناگهان به اذهان بعضی مثل زبیر و سلمان و مقداد و ابوذر خطور کرد که ایشان هم پسر عمّ و داماد پیامبر را برای خلافت معرفی کنند، ولی با توجه به آنچه مطرح شد، چنین تحلیلی از پیدایش یک تفکّر و مکتب، سطحی به نظر می آید که بیش از این هم در جواب آن، سخن گفتن روا نیست.

امّا اینکه بعضی دیگر تشیّع را مولود جنگ صفّین دانسته اند، به خاطر اشتباهی است که بین «پیدایش» و «ظهور» یک مکتب شده است، تشیّع در زمان رسول خدا (ص) و از سخنان آن حضرت پدید آمده است و طبیعی است زمانی که امیر مؤمنان (ع) - در سال 35 هجری - به خلافت رسید، شیعه رشد یافته و ظهور پیدا کرد، به خصوص در جنگ صفّین که شیعیان آن حضرت از هواداران معاویه به طور واضح جدا می شوند.

رایج ترین مطلبی که در این مورد ذکر شده، پیدایش شیعه توسط فردی به نام عبداللّه بن سباء که افکار او را پایه و سرآغاز تفکّر شیعیان می دانند و اکثر نویسندگان اهل سنّت مثل ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، احمد امین، رشید رضاء این مطلب را بیان کرده اند.

«عبداللّه بن سباء» کیست؟

اوّلین تاریخ نویسی که نام عبداللّه بن سباء و داستان او را ذکر کرده «طبری» است. عبدالله بن سباء یهودی زاده ای بود که به ظاهر اسلام آورد و بعد به سفر در شهرهای مسلمانان پرداخت و افکار خاصّ خود را که از جمله آنها جانشینی حضرت علی بن ابی طالب (ع) از رسول خدا (ص) بود در میان مردم منتشر کرد.

بعضی در تحلیل زندگی این فرد گفته اند: او برای اینکه جامعه اسلامی را از درون بپوساند، اظهار اسلام کرد و فتنه هایی به وجود آورد که منجر به قتل عثمان شد. حرف های او تا حدّی فریبنده بود که تعدادی از صحابه و تابعان مثل سلمان و ابوذر و صعصعة بن سوحان و محمد بن ابی بکر را تحت تأثیر قرار داد.

پیرامون این نظریه دو دسته جواب وجود دارد: دسته اول، مربوط به سند این قصه است و دسته دوم، مربوط به متن این داستان.

الف) سند روایت: طبری این روایت را از سیف بن عمر نقل می کند که بیشتر علمای رجالی اهل سنّت او را ردّ کرده اند و او را از زمره جعل کنندگان حدیث شمرده اند.

ذهبی، نظر علمای رجال را در مورد سیف بن عمر چنین نقل می کند:

«قال عباس عن یحیی: ضعیف، و روی مطیّن عن یحیی: فَلْسٌ خیرُ منه؛ و قال ابو داود: لیس بشی ء؛ و قال ابوحاتم: متروک؛ و قال ابن حبّان: اتُّهم بالزندقة؛ و قال ابن عُدیّ: عامّة حدیثه منکر.»

ب) متن داستان:

چگونه ممکن است یک یهودی تازه مسلمان و اهل یمن که از مرکز اسلام (مدینه) هم دور است، بتواند آن چنان نفوذی پیدا کند که بزرگانی از صحابه را فریب داده و بر علیه عثمان فضاسازی نماید تا جایی که عثمان و اطرافیان او از برخورد با او عاجز باشند؛ در صورتی که عثمان با مخالفان خود، اگر چه از صحابه نزدیک پیامبر هم بودند، به شدّت برخورد می کرد.

به نظر می رسد که این جریان چیزی جز داستان سرایی نیست که برای تضعیف یک مذهب به کار برده اند، با آنکه نقل این روایت از کسی است که او را جعل کننده حدیث خوانده اند.

در مورد خود ابن سباء هم دو نظریه وجود دارد:

نظریه اول: چنین شخصی با خصوصیّاتی که سیف بن عمر نقل کرده، اصلاً وجود خارجی نداشته است. دکتر «طه حسین» به این مطلب اشاره کرده است و همچنین نویسنده ای در عربستان به نام دکتر «حسن الفرحان المالکی» گفته است که فردی به نام عبداللّه بن سباء وجود خارجی ندارد. از نویسندگان شیعه هم علامه «عسکری» کتابی به همین نام - عبداللّه بن سباء - تألیف کرده اند که بی اساس بودن فردی به این نام را اثبات می کند.

نظریه دوم: آنانی که می گویند فردی به این نام وجود داشته - مثل «رجال کشی» و «نجاشی» - امّا در ادامه می گویند: او کسی بوده که در حق امیر مؤمنان (ع) غلوّ کرده و چون توبه نکرد، حضرت وی را سوزاند و روایاتی از ائمه معصوم نقل می کنند که او در آن ها ملعون و مطرود معرفی شده است.

با توجه به آنچه ذکر شد، راوی داستان فردی است که در کتب عامّه به شدّت تضعیف شده و متن آن هم با شرایط اجتماعی آن عصر سازگاری ندارد؛ به علاوه که وجود چنین فردی، افسانه ای بیش نیست و اگر فردی هم به این نام بوده، دلایل موجود حاکی از لعن و طرد و نفی افکار او بوده است. حال چگونه است که تعدادی از نویسندگان برای بررسی و تحلیل یک مکتب و یک تفکّر به خود اجازه می دهند که به سراغ عوامل ساختگی و افسانه ای که چه بسا با انگیزه های سیاسی نگاشته شده است بروند؟!

افرادی مثل «احمد امین مصری» پیدایش تفکّر شیعه را به گونه ای دیگر ترسیم می کند: ایرانیان؛ مجوسی بودند و در زمان خلیفه دوم که ایران فتح شد، آنان دیگر جرئت باقی ماندن بر کیش مجوس را نداشتند. بنابراین در ظاهر، اسلام را پذیرفتند ولیکن افکار قبلی خود را در قالب تشیّع و عقاید شیعی حفظ کردند. همان گونه که در ایرانِ مجوسی، خلافت و پادشاهی موروثی بود، این تفکّر هم در میان شیعیان در قالب مسئله امامت شکل گرفت و خلافت یک خاندان را قبول کرده و به طرفداری از آن پرداختند.

در نقد این نظریه هم چند نکته لازم به ذکر است:

اول: مگر مسلمانان پس از فتح ایران، مردم را مجبور به پذیرش اسلام کردند تا ایرانیان چنین واکنشی نشان دهند؟! در حالی که آتشکده های زرتشتی تا سال ها بعد باقی بود و مسلمانان تعرّضی به آن ها نکردند.

دوم: با اندک تأملی در تاریخ ایران، این سؤال مطرح می شود که مگر ایرانیان از حکومت های زرتشتی راضی بودند که برای بقاء حکومت، درصدد حفظ آن به شکل جدید باشند؟! آیا علّت اصلی شکست امپراتوریِ بزرگی مثل ایران، ناراضی بودن اکثر مردم نبود؟!

سوم: اگر گویندگان این نظریه مخالف با مسئله امامت هستند، چرا آن را به مجوس نسبت می دهند؟ اگر در این حرف کمی بیشتر دقّت می کردند، آن را مخالف با قرآن کریم می یافتند. آیا قرآن هم که تعدادی از انبیاء ابراهیمی را از نسل یکدیگر می داند، به نظر این نویسندگان بر روش مجوس گام بر می دارد؟! قرآن مجید در مورد آل ابراهیم می فرماید:

«اَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهِیمَ الکِتاب وَ الحکْمَةَ وَ آتَیناهُمْ مُلْکا عَظِیما».

در جای دیگر به ذریّه بعضی از انبیاء اشاره می کند و می فرماید:

«اِنَّ اللّه اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحا وَ آلَ ابراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلیَ العَالَمِینَ ذُرِّیَّةً مِنْ بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ».

به نظر می رسد بعضی برای تخریب یک مکتب و تفکّر، هر آنچه از تحلیل های سطحی سیاسی - اجتماعی به ذهنشان می رسد، عنوان می کنند بدون اینکه توجّه به جهات دیگر آن داشته باشند؛ اگر چه در اذهان عامّه مردم گروهی را به انزوا می کشند و ضربه به اسلام و تعالیم قرآنی وارد می کنند!

چه خوب است که به جای تحلیل های سطحی تاریخی و سیاسی برای شناخت یک مکتب، ابتدا از اصول خودشان استفاده کنند و اگر بطلان عقاید آنها توسط قرآن و سنّت و عقل ثابت شد، آنگاه علّت پیدایش آن را در احتمالات و فرضیه های به دست آمده از تحلیل های افراد و جریان های تاریخی جستجو نمایند.

پی نوشت ها:

1. سوره صافات (37) آیه 83.

2. سوره قصص (28) آیه 15.

3. لسان العرب، ماده شیع، 7/258.

4. سوره بینة (98) آیه 7.

5. الدر المنثور، ذیل آیه 7 / البینة، 6/643 و فتح القدیر، ذیل آیه 7/ البینة، 5/477.

6. الدر المنثور، ذیل آیه 7 / البینة، 6/643 و سایر تفاسیر اهل سنّت که این گونه روایات را ذکر کرده اند، عبارتند از:

الف) طبری، تفسیر جامع البیان، ذیل آیه 7، البینة، 15/335.

ب) آلوسی، روح المعانی، ذیل آیه 7، البینة، 15/432.

ج) شوکانی، فتح القدیر، ذیل آیه 7، البینة، 5/477.

کتاب های غیر تفسیری:

الف) خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، «ذکر من اسمه عصام»، شماره 6731، ترجمه عصام بن الحکم العکبری، 12/289.

ب) الهیثمی، مجمع الزوائد، باب مناقب علی بن ابی طالب، 9/131.

ج) الصواعق المحرقه، الباب الحادی عشر، الفصل الاول: فی الآیات الواردة فیهم، الآیة الحادیة العشرة قوله تعالی: «اِنَّ الذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّة»، ص 161.

د) شبلنجی، نور الابصار، فصل فی ذکر مناقب سیدنا علیّ بن أبی طالب، ص 158 و 159.

ه) ابن مغازلی، مناقب، حدیث 335 و 339، ص 293 و 296.

و) خوارزمی، مناقب، الفصل السابع عشر، ح 247، ص 266.

ز) حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، حدیث 1125 تا 1148 (در مجموع 24 روایت)، 2/459.

ح) گنجی شافعی، کفایة الطالب، الباب الثانی و الستون، ص 246.

ط) ابن مردویه، ما نزل من القرآن، ذیل آیه 7، البینة، ح 578 تا 581، ص 346 و 347.

7. تحفة اثنی عشریه، باب اول، فایده اول.

8. میزان الاعتدال، ترجمه شماره 2، ابان بن تغلب 1/118.

9. ابو محمد الحسن بن موسی النوبختی، الفرق و المقالات، (به نقل از اعیان الشیعه، مقدمة الثانیة، 1/20).

10. الفصول المهمّة، ص 265 تا 308.

11. فجر الاسلام، الباب السابع، الفصل الثانی، ص 266 و 267.

12. لازم به ذکر است چون بنا بر اختصار است، فقط اشاره ای کوتاه به روایت و یک منبع از کتب عامّه شده است. در حالی که هر کدام بحث مفصّلی را می طلبد که در جای خود باید به آن پرداخت.

13. تفسیر القرآن العظیم، ذیل آیه 23، الشوری، 4/ 115.

14. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب (ع)، 4 / 1873.

15. تواتر این روایت، به هیچ وجه قابل انکار نیست و مرحوم علامه امینی در جلد اول الغدیر به منابع این روایت در کتب اهل سنّت اشاره می کند.

16. المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابة و من مناقب اهل الرسول (ص)، ح 4720 / 318، 3/163.

17. صحیح مسلم، باب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب (ع)، 4/1870.

18. المستدرک علی الصحیحین، کتاب معرفة الصحابة و من مناقب اهل الرسول (ص)، ح 4715/313، 3/162.

19. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب تبع لقریش، حدیث 10 (1822)، 3/1453.

20. تاریخ الطبری، حوادث سال 35، 3/378.

21. میزان الاعتدال، (حروف السین / سیف)، شماره 3642، ترجمة سیف بن عمر 3/353 و همچنین ر.ک به: تهذیب التهذیب (حرف السین / سیف)، شماره 2819 ترجمه سیف بن عمر 4/268 و الجرح و التعدیل، شماره 1198، 4/278.

22. اختیار معرفة الرجال، شماره 17، مؤسسه آل بیت، 1/323.

23. سوره نساء (4) آیه 54.

24. سوره آل عمران (3) آیه 33 و 34.